

محمد باقر دولتداد که بود؟
و چه کرد؟





زایش و مرگ:

محمدباقر میرزا دولتداد متخلص به خسروی از ادبای قرن چهاردهم هجری قمری بود که در بیست و چهارم ربیع الثانی سال ۱۲۶۶ قمری در کرمانشاهان پا به عرصه هستی نهاد. و شانزدهم ربیع الاول سال ۱۳۳۸ قمری در تهران چشم از جهان فرو بست. در تختگاه واقع در سمت غربی بقعه ابن بابویه جنب مرقد پیرطریقش آقا محمد حسن زرگر به خاک آرمید.

سوابق تنباری و مقدمات تربیتی:

پدرش محمد رحیم میرزا نام داشت. وی کوچکترین فرزند محمد علی میرزا دولتشاه فاتح دیار بکر بود. و از نوادگان فتحعلیشاه قاجار به شمار میرفت. که پس از درگذشت پدر به دنیا آمد. شصت و سه سال در کرمانشاهان زیست. در رجب سال ۱۲۹۸ قمری درگذشت. برحسب اظهارات محمد باقر میرزا مندرج در تذکره اقبال نامه محمد رحیم میرزا شاهزاده ای عزیز و محترم بود، که

هیچگاه گرد افتراء و بدخواهی و مشاغل و مناصب دنیوی نگشت. حشمت و عزت خویش را به قناعت و استغنا محفوظ داشت. از حیث فهم و فراست، نشانه ای از اصالت رای و درستی اندیشه بود. با آنکه به علت نداشتن پدر و محروم بودن از مربی دلسوز تحصیل چندانی نکرده بود. به واسطه قریحه ذاتی و استعدادی خدادادی درست گو و درست نویس بود. چون ندانستن مقدمات، ادبیات عرب موجب میشد از لحاظ تلفظ درست حرکات اواخر کلمات در جملات عربی مواجه با سختی باشد، و اشتقاق پاره ای از لغات عربی را به درستی نداند. نادم نا آموختن آموختنی ها بود. افسوس میخورد. و در تربیت فرزندان و تشویق و ترغیبشان به آموختن مقدمات عربیت سعی وافرمیکرد. به شدت از اهمال و غفلت و تن آسانی و معاشرت با اهل هوی و هوس و بیکاری بازشان میداشت.

مسیر تعلیمی و مقاصد تحصیلی:

همین سختگیری های تعلیمی و تربیتی وی بود، که محمد باقر میرزا را واداشت همه هم خود را مصروف آموختن علوم کند. با کوششی پیگیر در تحصیل علوم عربیه و منطق و معانی بیان و حکمت و اصول به آن حد از دانستنیهای ادبی و حکمی نایل آید، که بتواند به زبان عربی قصیده سراید. در شرح احوال و آثار شعرای عهد جاهلیت و ازمنه پس آیندش به تألیف و تصنیف کتب دست یازد. و در شمار ادبای بزرگ دوران خود نامبردار اهل فن گردد. محمد باقر میرزا از آغاز جوانی طبعی منظوم داشت. و گاه ابیاتی میسرود که با

منع پدرمواجه میشود. به او میگفت: «شعر سست و سبک سرودن خود عیب و نقصی است و سخته و نیکویش نیز درین عهد هنری نباشد.»^۱ ولی حسینقلی - خان سلطانی کلهر (متولد ۱۲۵۰ و متوفی به ۱۳۰۷ قمری) که از شعرا و ادبای فاضل ساکن کرمانشاهان و از معاشران شاهزاده بود. روانی طبع شاعرانه محمد باقر میرزا راستود. وی را به گفتن شعر و تربیت قریحه، ترغیب و تشویق کرد. تخلص خسروی را که پیش از این محمد صادق خان شیخوند به کار میبرد. برای او برگزید. از آن پس محمد باقر میرزا به هنگام انشاد قصائد و غزلیات خسروی تخلص کرد. به محمد باقر خسروی شهرت یافت. تا آنکه سالها بعد در زمان توقف و تبعید در تهران نام خانوادگی دولتداد را به مناسبت لقب پدر بزرگش محمد علی میرزا دولتشاه مناسب دانست. در دفتر سجل احوال ناحیه دولت ثبت کرد.^۲

مکارم اخلاقی و مدارج علمی

محمد باقر میرزا دولتداد نیای مادری رشید یاسمی (متولد ۲۹ آبان ماه ۱۲۷۵ - متوفی ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ خورشیدی) بود. وی به پدر بزرگش علاقه ای سرشار داشت. در شهریور ماه سال ۱۳۰۴ خورشیدی که مقارن با پنجمین سال درگذشت محمد باقر میرزا و انتشار اشعارش با عنوان دیوان خسروی به همت محمد صادق دولتداد بود، مقدمه ای نوشت که از کمالات جدش پرده برمی گرفت و یادآور میشود: محمد باقر میرزا تمام عمر خود را مصروف

۱- دیوان خسروی، سلسله نشریات ما، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۱ (سطر ۶-۸).

۲- همان سطر ۹ تا ۱۳).

آموختن کرد. مصائب ایام حیاتش ناشی از راستی و درستی و حق و گویی وی بود. خودنمایی نمی‌کرد و نام خویش را به اصرار پوشیده میداشت. متواضع و فروتن بود. ولی این فروتنی وی باعث خاموشی و بیکاری نمیشد، علاوه بر پندآموزی عملاً به مردم کمک میکرد. البته به نحوی پوشیده و ناشناس، خیرخواهی و همراهی او با محتاجان منحصر به مادیات نبود، در مشاغلی که داشت گرفتاران و بیگناهان را نجات میداد. گمراهان را به راه راست راهنمایی میکرد. در علوم و فنون و اخلاق و روحانیات نیز همواره منشأ آموزش و تربیت مستعدان و جویندگان بود. در پیش آمده ای اجتماعی، پیش بینی هایش به وقوع می پیوست. با این وصف رسوخ تمایلات انزوا طلبی و فروتنی در طبع وی باعث شد کمتر کسی چنانکه باید و شاید او را بشناسد و بردقایق احوال او معرفت یابد. حال آنکه از حیث علم و ادب، اخلاق و ایمان، ذوق طبیعی و پاکی و صفا، آنچنان جامعیتی داشت که کمتر ایرانی در قرن چهاردهم هجری توانسته به این وسعت از ملکات همه جانبه که فاصله اش با مقام معاصرین بسیار و نسبتش با ذوق و فهم اهل زمانه مباین است، دست یابد.^۲

دقیقاً همین ویژگی های صوری و کمالات معنوی مورد اشاره نواده ای چون رشید یاسمی است. که در مرثی ادبای اغیار ناخویشاوندی مانند ملک الشعراء بهار، حاج میرزا یحیی دولت آبادی و حاج ملک الکلام مجدی کردستانی گواه افضلیت عالمی خجسته خصال است. که نظمی به روانی ماء معین میسرود و نثری به روشنی و رخسندگی درّ ثمین می نوشت. به شهادت اجله معاشران، راستگویی و درستکاری، رحمت و عزّت نفس ملازم به مختصری عصبیت،

۳- همان ص ص ۱۹، ۲۰).

اخلاق او را زینت میداد. در عقاید دینیِ طریقتی و نیز مسلک و مشرب دموکرات منشانه ثابت قدم بود. احترام و حفظ الغیب را فریضه واجبه میدانست و از هم زیستی و رفت و آمدهای بیهوده که با شکوه علمی و بزرگ منشی خانوادگی او مناسب نبود دوری می جست.^۴

سیرو سلوک عرفانی:

علاوه برگواهی پیشینیان برای ما که دولتداد را ندیده ایم و در صدد جست و جوی فراز و فرود زندگی و کم و کیف شخصیت تاریخی ادبیش برآمده ایم، متن زیر که برگرفته از شرح حال خود نوشت وی در تذکره اقبال نامه است. و گویای سوابق علائق عرفانی و در بردارنده اعتراف صادقانه ی شخص اوست، جلوه مکتوب خوی بی غل و غش و کفّ نفس والا منشانه اش را به بهترین نحو ممکن ظاهر میسازد. سند محکم مدلی است، که صحت گزارش معاصران و معاشران وی را تأیید میکند.

«یک چند نیز هوای صحبت ارباب ادواق^۵ و مواجید^۶م به سرافتاد. و درک صحبت اصحاب تفرید^۷ و تجرید^۸م آرزو گشت. صحبت اهل حال را به ارباب

۴- همان، ص ص ۱۸، ۱۹).

۵- ادواق به فتح اول: جمع ذوق است. ذوق: علاقه و استعداد برای یادگیری است. و اولین مرحله از مراحل شهود است.

۶- مواجید به فتح اول: جمع وجد است، حالات و کیفیات روحانی را گویند که با شنیدن نغمه های صوفیانه روی دهد.

۷- تفرید به فتح اول: کناره گیری کردن- دوری گزیدن از مردم، منظور از اصحاب تفرید: صوفیه و عرفای از مردم دوری گزیده‌اند.

۸- تجرید به فتح اول: برهنه کردن- پیراستن- پوست کندن- تنهایی گزیدن- گوشه گرفتن. در اصطلاح صوفیه ترک علائق و اغراض دنیوی کردن و به طاعت و عبادت پرداختن است.

قیل و قال ترجیح بنهادم و اوراق پریشان پرملال را پاک بشستم. چو دانستم «که علم عشق در دفتر نباشد» و راه نجات از اندوختن آن ترهات به دست نیاید. و جز به خدمت صاحب‌دلان معرفتِ نفس حاصل نشود. پس از مدتی پی مردان گرفتم. اما افسوس که مردم نشدم! و روزی چند چالاکوار در آن راه بدویدم. دریغ که به مأمی نرسیدم. همین قدرم معلوم گشت که این وادی پر آفت نه آن بیابانست که به قدم چون من سست پایی به پایان آید. و این بحر پر مخافت نه آن دریاست که مانند من از آشنا^۹ بیگانه تواند از آن گذشت، خاصه از آن پس که پای بند عیال و اولاد گشتم و بعد از رحلت پدر کفیل پرستاری گروهی آدمم، کمندهای علایق چون مار پیچانم به گردن اندر افتاد و واردات نواب^{۱۰} و بواب^{۱۱} چون شیرژیان بشکرید^{۱۲} نم دندان بنمود. نفس پرتلبیس^{۱۳} به اضطراب آمد و به مصداق الشیطان یعدکم الفقر به اندرز و انذارم^{۱۴} زیان بگشود. که ترا اندرین بازار جز زیان چه سود است که جیب و کیسه از نقد صبر و توکل تهی داری و این پیکارت به چه کار آید که سرو برت از درع^{۱۵} و خود^{۱۶} همت و تحمل عاری باشد.

۹. آشنا: شنا

۱۰. نواب به فتح اول: جمع نائبه: پیش آمدها- حوادث- مصائب و سختی های زمانه

۱۱. بواب به فتح اول: جمع بائقه: سختی - بلا- شر، سختی ها- بلایا، کثیر البوائق: شرور

۱۲. شکریدن: شکار کردن - صید کردن

۱۳. تلبیس به فتح اول: پنهان داشتن مکر و عیب از کسی

۱۴. انذار به کسر اول: مصدر عربی است و به معنی آگاه ساختن و ترساندن است.

۱۵. درع: به فتح اول جامه ای که از زره آهنین بافته شود. و در جنگها برای محافظت از اسلحه دشمن در بر کنند.

۱۶. خود: بروزن رود کلاهی آهنین است که در جنگ بر سر نهند.

توکه بر جامه دست میبچی سوی این اژدها مرو زنهار

عشق را قلعه منیع است و بلا بازد از آن
سربه کف مینهد آنکس که کند غوص گهر
فتح آن گر طلبی سینه سپر باید کرد
ترک سر چون نکنی ترک گهر باید کرد
از همه سود و زیان صرف نظر باید کرد
گر ترا سود به کار است به بازار غمش

من نیز چون بدیدم، که در این دکه گرد ران^{۱۷} را با گردن فروشند. از گروه مشتریان پای واپس کشیدم. و چون خویش را مرد آن میدان ندیدم، جامه زنان بیوشیدم. و العود احمد^{۱۸} گویان بازگشتم و از غنیمت به ایاب راضی آمدم و پای به دامن درآوردم. و بیش گرد رعنائی^{۱۹} و فضول^{۲۰} برنیامدم. منم ایدون:

نه در مسجد گذراندم که رندی در میخانه کاین خمّار خام است

گرچه درک مسئولیت خانوادگی دولتداد را از گوشه گیری صوفیانه بازداشت. ترک تجرید و تفرید و انزواطلبی وی را از سیر و سلوک باطنی دور نکرد. از تحصیل حالات و کیفیات روحانی که مقرون ملازمت عرفا و استفاده عینی و استفاضه ذهنی از نفس گرم منتهیان بود غافل نشد. چنانکه اندک زمانی از نوشتن شرح پیشین نگذشت، که در ایّام مسافرت و اقامت در ایالت فارس به نحوی مستمر بر مزار شیخ و مرقد خواجه اعتکاف جست. و به شیوه‌های مقرر به

۱۷- گرد ران: به کسر اول استخوان ران را گویند که بر آن گوشت بسیار باشد. کنایه از عیش و آسایش نیز هست.

۱۸- عود: به فتح اول مصدر و اسم مصدر عربی است و به معنی بازگشتن و مراجعت است. العود احمد: برگشتن ستوده‌تر است. مراجعت احسن است.

۱۹- رعنائی: به فتح اول حسن و جمال و دلربایی

۲۰- فضول: به ضمّ اول آنچه از غنیمت زیاد آید و قسمت نشود. باقی مانده از مال زائد بر حاجت

خدمت صاحب لوای عرصه طریقت مرحوم مبرور و فاعلیشاه که ناشرمناشیر عرفان در سلسله درویشان شاه نعمت اللهی بود، شتافت. و به تزکیه نفس پرداخت.

مماشات اجتماعی و مبارزات سیاسی:

با وقوع انقلاب مشروطه، دولتداد که پیش از مشروطه به سنت زمان و تربیت درباری مستبدترین حکام زمانه را میستود، به مشروطه خواهان پیوست. انجمن ولایتی کرمانشاهان را تأسیس کرد. و با ثبات عقیده ناآرامیهای اجتماعی پیامد انقلاب را کم و بیش پشت سر گذاشت. به ویژه آنکه سوابق نوع پرورانه و خیرخواهی های مردمیش در دوره استبداد وی را در تقابل با مغرضینی که با مشروطیت ضدیت داشتند، یا مشروطه خواهانی که در بند تظاهرات سطحی انقلابی بودند یاری میکرد، میتوانست با ثبوت قدم و رسوخ اعتقاد در قبال افراط و تفریط موافقان و مخالفان، موانع بازدارنده را در هم نوردد، و در مسیر تحقق الهاماتی که طلایعه انقلاب در ذهن و ضمیر وی پرورده بود گام بردارد و تغییر رویه دهد. با این وصف پیش آمد وقایع پیش بینی نشده دامان گیر بود. اردوکشی شاهزاده سالارالدوله در نواحی غربی ایران یا وقوع جنگ جهانی اول که شهرهای غربی ایران را صحنه پیکار رزمندگان ترک و روس و انگلیس کرد. وی را در امان نداشت. دولتداد راسخ در آرمانهای آزادیخواهانه و وطن دوستانه را که سرسازش با بیگانگان و متجاسران نداشت، مواجه با خطراتی کرد که منجر به پنهان شدن او در ایلات و عشایر یا ترک کشور به قصد کوچ به عتبات

و نیز زندان و زجر و تبعید وی شد.^{۲۱}

مشاغل اداری:

دولتداد که به واسطه کاستی توان مالی و فزونی شمار فرزندان ناگزیر به پذیرفتن کارهای دولتی بود. افزون برآنکه در بدو مشروطیت به تأسیس انجمن ایالتی کرمانشاهان پرداخت. با برخورداری از خط خوش و بهره‌وری از فراوانی دانش ادبی ضمن آنکه ریاست دبیرخانه حکومتی را برعهده داشت، به نحوی نامستمر در زمره کارمندان کارآمد ادارات گمرک- تلگرافخانه و عدلیه در قبل و بعد مشروطه مصدر خدمات اداری بود. چنانکه پس از انتقال علاءالدوله از حکومت کرمانشاهان به فارس، در شمار دوستان وی باز به اصطلاح آن زمان به ریاست دارالانشاء ایالتی فارس برگزیده شد.

تألیفات تاریخی و ترجمه‌ها و تصنیفات ادبی

۱- دیبای خسروی:

در شرح احوال و آثار دویست و بیست تن از شعرای نامدار عرب اعم از جاهلی و اسلامی منضم به ذکرو قایع تاریخی همزمانشان که در دو مجلد بزرگ تألیف یافته حاوی حدود سی هزار بیت شعر عربی است.

۲- اقبال نامه:

تذکره ای که به خواهش اقبال الدوله غفاری کاشی در ۱۸ محرم سال ۱۳۱۹ هجری تدوین گشته باب اولش در شرح احوال خاندان غفاری و سلسله نسب اقبال الدوله است. باب دومش حاوی شرح حال و منتخب اشعار بیست شاعری است، که اقبال الدوله را در ایام حکومت کرمانشاهان ستوده اند. به شرح حال

۲۱. همان ص ص ۱۵ تا ۱۷).

مؤلف در سال مذکور خاتمه مییابد.

۳- علل عروضیه:

رساله ای در شرح علل و زحافات عروضی به زبان ساده جهت استفاده مبتدیان

۴- جهانسوز شاه قاجار

داستان پرکشش جاذبی در شرح احوال حسینقلی خان جهانسوز و وقایع منجر

به طلوع سلطنت قاجاریه به شیوه رمان درآمیخته با افسانه ای گیرا

۵- رمان شمس و طغرا و ماری و نیسی و طغرل و همای:

رمان تاریخی عاشقانه ایست. درباره وقایع بیست و چهار ساله حکومت آبش

خاتون آخرین اتابک سلسله سلغریان فارس که دختر اتابک سعدبن ابوبکر

بود. وقوع حوادث آغازین داستان مقارن با سال سوم حکومت آبش خاتون و

هم زمان با ورود انکیانوفرستاده ایلخان مغول به فارس است.

شمس و طغرا دو قهرمان اصلی کتاب هستند که در حادثه حریقی که در شیراز

رخ داده عاشق هم شده اند. با اینکه شمس جوانی دلپرو هوشمند و با کمال و

فاضل است. از آنجا که طغرا دختری است مغول و سنت ایلخانی اجازه نمی-

دهد، دختران مغول با تاجیکان زناشویی کنند. مانعی بزرگ بر سر راه وصال

آنانست که موجب حوادث بسیار میشود. گرچه بارها فرصت وصال می-

یابند بیم ریختن آبرو آندورا به خویشتن داری و میدارد. تا عاقبت برای آنکه

روابطشان دور از عفاف نباشد، شیخ اجل سعدی خطبه عقد آن دورا میخواند.

مقدمات این رمان در دورانی که دولتداد در فارس ریاست دبیرخانه علاءالدوله

حاکم وقت فارس را برعهده داشته و به بررسی و بازدید ابنیه تاریخی فارس می-

پرداخته، فراهم آمده، نقش ترکیبش طی روزهایی که به علت وقایع انقلابی در دهات ماهیدشت کرمانشاهان پنهان و گوشه گیر بوده، از پرده ذهن به صفحه دفترانتقال یافته است. دولتداد در این داستان حوادث افسانه ای وقوع یافته در اماکن باستانی فارس را با قلم ریزه کار و داستان پردازش به نقش کشیده و با نهایت شیوایی رمان جالب جذبی نوشته که در رجب همان سال ۱۳۲۵ هجری که سال تدوین کتاب است، به همت معتضدالدوله کرمانشاهانی با چاپ سنگی منتشر شده است.

عذراء قریش:

ترجمه ایست از داستانی، به شیوه رمانهای اروپایی که در سال هشتم مجله الهلال به چاپ رسیده است.

الهیئه والاسلام:

ترجمه کتابی است از آثار سید محمدعلی شهرستانی که در ذی الحجه سال ۱۳۲۷ قمری به زبان عربی تألیف شده، سه سال بعد از آن توسط دولتداد با نثری شیوا به فارسی درآمده است. برحسب مندرجات آن مؤلف آیات و احادیث و اخبار اسلام را با هیئت جدید منطبق میداند. میکوشید، ثابت کند آنچه به وسیله اسباب و آلات جدید نوین به دست آمده در بین ائمه اسلام سابقه ذهنی داشته است.

معاشران و معاصران و ممدوحان دولتداد:

۱. اقبال الدوله غفاری کاشی که دولتداد تذکره اقبال نامه را به درخواست وی نوشته است.

۲- حسینقلی خان سلطان کلهر از خاندان نام آور حاجی زادگان کلهر مقیم کرمانشاهان که از فضلا و ادبای معاصر دولتداد بود.

۳- علاءالدوله حکمران کرمانشاهان و فارس که حسن رفتار و فزونی دانش و طبع شاعرانه دولتداد را میستود. به مانند حاکمان قبلی و به اصطلاح دیوانی پیشینیان دولتداد را متصدی دارالانشاء اداره حکومتی ایالات کرمانشاهان و فارس کرد.

۴- وفاعلیشاه سرسلسله درویشان نعمت الهی که در فارس با دولتداد مرآده داشت.

۵- معتضالدوله کرمانشاهانی که کتاب شمس و طغرای دولتداد را در رجب سال ۱۳۲۵ که همان سال تدوین کتاب بود، به زیور نشر آراست.

۶- آقا سید محمد علی شهرستانی مؤلف کتاب الهیئه والاسلام که کتابش را دولتداد به فارسی ترجمه کرد.

۷- حسنعلی خان امیرنظام گروسی، رجل سیاسی نظامی معروف به خوشنامی و درستکاری دوره قاجاریه و ادیب فاضل و خوش نویس صاحب منشآت و پند نامه یحیویه که دولتداد به مناسبتهای مختلف قصایدی در ستایش او سروده است. از جمله قصیده زیر در بحر مضارع مثنی اُخرِب مکفوف محذوف مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن که در تبریک شمشیرمرصعی است که شاه برای امیرنظام گروسی فرستاده است.

بر خلق منتهی است دگر کردکار را
حالی چنین بدیع بود روزگار را

امروز زینتی است عجب روزگار را
یک شهر در نشاط و سرورند متفق

شادی و خزّمی، به من است آن ثمار را
تعلیق کرد تیغی گوهرنگار را
دریا عطیه ایست کف شهریار را
منت ز موج این دو به ما کردگار را
پر کرد روزگاران جیب و کنار را
مدحتگر تو کسب کند افتخار مرا
تا اختیار دید لزوم اختیار را
صنعی که نیست بیلک دشمن شکار را

نخل امید خلق ثمرها بداده نغز
زینت گرفت ملک عجم تا خدایگان
این تیغ را نگر که بدانی نه از گزاف
دریای جود و بآس، کف میروجد اوست
از این دو بحر لؤلؤ و مرجانِ عدل وجود
ای میر کامگار که اندر ثنای تو
شاهنشه اختیار نمودت نه بی سبب
در انتظام ملک بکلکت خدای داد

۸- آقا سید محمد صادق حسینی فراهانی معروف به ادیب الممالک فراهانی
ملقب به امیرالشعراء و متخلص به امیری از دیگر معاشران و ممدوحانی است،
که دولتداد مکرروی را مدح کرده است. از جمله در قصیده ای به مطلع زیرکه
در بحر خفیف مخبون محذوف فعلاتن مفاعلن فعلن.

حیذا جان فزای خطه رشت که ز دیگر بلاد جای تو گشت
نه شگفت ار برویدش زین پس فضل و دانش به جای گل از دشت

۹- میرزا محمد علی سروش سدهی اصفهانی ملقب به شمس الشعراء که دولتداد
تغزلش را با سرودن قصیده‌های درهمان بحر خفیف مخبون محذوف فعلاتن
مفاعلن فعلن، و یادر بحر هزج مسدس محذوف مفاعیلن مفاعیلن فعولن، به
مطلع زیر پاسخ گفته است.

نیت اگر خالص است و رای زرین است عزم اگر ثابت است و حزم متین است

۱۰- امیرزین العابدین خان قره گوزلو حسام الملک دوم ملقب به امیرافخم از
مردان بزرگ منش و سخاوتمند و گشاده دست او آخر عهد قجر که، دولتداد را به
هنگام محبوسی و گرفتاری در دست روسها یاری کرد، و با مساعدت از زندان
روسها در همدان رهایی بخشید، از معاشرانی است که دولتداد قصیده ای در

بحر مجتث مثنیٰ مخبون اصلم مسیغ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان سروده

، از مساعدت و پایمردیش سپاسگزاری منظوم کرده است .

همه نعیم جهانی به من مُحَرِّم بود
که خوف گُرگِ اجل اندران مُسَلِّم بود
که روز روشنم آنجا چو شام مظلّم بود
که همدم حشرات و مصاحبم غم بود
زمیل^۲ من دو سه روسی چو مار ارقم بود
که بوی جیفه برش نکهت سپر غم بود
که آرزوی هلاکت مرا بهردم بود
که پشت و کتفم از تازیانه مُعَلِّم^۳ بود
که در نهادم سیر ممالک جم بود
حوالتم به سوی تختگاه رستم بود
نداد سود که بندم بلای مُبَرِّم بود
به دست میر امیران امیر افخم بود
بهشت آنجا باشد که شخص خَزَم بود
که لطف او به جراحات قلب مرهم بود
قصیر ماندی اگر نه سپهر، سُلْم^۴ بود
نماند مشکلی او را که عزم محکم بود
از این طریق توان فخر نسلِ آدم بود
نگشت شیر اجم^۵ آنچه نقش پرچم بود
به دور جودش اگر در حیات حاتم بود
که با شنانه به فکر عبور از یم^۶ بود
که صد چو سبحان^۷ در این مقام ابکم^۸ بود
که هر چه کرد ز بهر خدای عالم بود

دو ماه بود که گیتی به من جهنم بود
برادران حسودم به چاهی افکندند
گهی به سمجی^۱ محبوس همچو گورمجوس
بسی شبان به سر آوردم اندران زندان
گهی به جوف قفس سوی غربتم بردند
ز دور گنبد دهانشان چنان زدی به مشام
چه روزها به شب آوردم اندران تابوت
زمانه خواست به پیری کند مرا تعلیم
ز مغربم به سوی نیمروز میبردند
چو گفته بودم ملک کیان ز ایرانی است
به هروسيله زدم دست در خلاصی خویش
پس از کشاکش افزون زحد، گشایش کار
ز دوزخم به در آورد و در بهشت افکند
به حضرتش همه غمها مرا برفت از یاد
بزرگوار امیری که پیش همت او
هزار عقده محکم به دست، او بگشود
هماره رنج برد بهر راحت دل خلق
ز خودنمایی تنها بزرگ نتوان شد
ز شرم نام سخا را به خود نپذیرفتی
مرا که مدحت او آرزوست حال کسی است
اگر ز مدحت من عاجزم شگفت مدار
خدای عالمش از هر بلا نگهبان باد

۱۱- امام قلی میرزا عمادالدوله (متولد ۱۲۳۰ هجری متوفی ۱۲۹۲ هجری در کرمانشاهان) پسر ششم محمد علی میرزا دولتشاه که سالهای پی در پی مانند پدرش حکومت ایالات غربی ایران را برعهده داشت. والی غرب و سرحد دار عراقین خوانده میشد. مدتی نیز وزیر عدلیه بود. افزون بر مناصب دولتی و مشاغل حکومتی شاعرو فاضل و خوش خط بود. به زبانهای فارسی و عربی سخن سرایی میکرد. کتاب انشاء از آثار اوست. بانی مسجد عمادالدوله

کرمانشاهان و بنای معروف به عمادیه است. علامه دهخدا در لغتنامه او را از فضیله دوره قاجار معرفی میکند و به نقل از صفحه ۱۸۷ کتاب المآثر و الآثار مینویسد: امام قلی میرزا در علوم شرق و فنون حکمیه به مقامی ارجمند رسیده بود بالجمله از مشاهیر هنروران دوران بود. دولتداد این عم دانشورش را مکرر در سرودهای خود ستوده است. چنانکه در قصیدهای به مطلع «آن چیست که هر مجلس از او یافته زیور- رخساره فروزان بُود و چهره منور» در بحر هزج مثنیٰ اُخرِب مکفوف محذوف مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن در مدح او چنین میگوید:

آسایش خلق آمد و آرایش کشور
 با قوت رای است به شهر مُشَهَّر^{۱۱}
 هم دولت ازو همچو رُخس گشته مُنَوَّر
 گویی بَرِ چوگانش گردونِ مُدَوَّر
 وی از کَفِ جود تو سبک قیامت گوهر
 پشتِ سپه و دستِ شهنشه سر لشکر
 مرز هنر و فضل به نامِ تو مقرر
 و آنگاه که از خون گوان^{۱۲}، بحر شود بر
 تنها همه چون کشتی بگسیخته لنگر
 وز نیزه مردان برود زهره اژدر^{۱۳}
 تیرتو در آن معرکه^{۱۴} مرغی است اجل پیر
 یا همچو نهنگی است در آن لُجَه^{۱۵} شناور
 گویی است تو گویی شده بنگاه غضنفر^{۱۶}
 وی هرچه توانگر ز عطای تو توانگر
 بحراست و نپیموده کسی بحر به ساغر

فرخنده عماد دول آن کو ز وجودش
 با رفعت جاه است به هر جای مسلم
 هم ملت ازو همچو دلش گشته مصفا
 طفلی به دبستان کمالش خرد پیر
 ای از دلِ رادِ تو، تنک^۱ حوصله بحر
 شخص توشد آرایش دین و شرف ملک
 چهرِ ظفر و فتح ز تیغ تو مصفا
 آنروز که از جسم یلان دشت، شود کوه
 جانها همه چون توسنِ افسار بریده
 از نعره گردان بدرد گرده ضیغم^۲
 تیغ تو در آن مهلکه ابریست شرربار
 رخس توپلنگی است در آن پهنه غضبناک
 شیریست تو گویی شده منزلگه خورشید
 ای هر که توانا ز وجود تو توانا
 اوصاف ترا خسروی احصا نتواند

۱۲- معصوم علیشاه نعمت اللهی شیرازی: میرزا محمد معصوم معروف به حاجی نایب الصدر شیرازی و ملقب به لقب طریقتی معصوم علیشاه مؤلف کتاب معروف طرائق الحقایق و فرزند یکی از اقطاب سلسله نعمت اللهیه به نام رحمت علیشاه بود. که شعر هم میگفت و در شعر معصوم تخلص می-

کرد. کتاب وی را برخی با تذکره الاولیای عطار مقایسه کرده‌اند. دایره المعارف بزرگی است. در سه مجلد پیرامون تصوّف و سلسله‌های صوفیه. نسخه خطی آن مورخ ۱۳۱۷ هجری قمری به شناسه ۱۷۰۹۸۹ در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران قرار دارد. دولت‌داد در وصف کتاب طرائق الحقایق و ستایش مؤلفش معصوم علیشاه سرودهای دارد در بحر رمل مثنیّه مشکول بر وزن فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن که ابیاتی از آن به شرح زیر نقل میشود:

خط مستقیم کی شد به خُطوط کج مطابق
 نرسی مگر بیویی تو ز اقصا الطرائق^{۱۸}
 تو به خیره چند بیویی به مغارب و مشارق
 که از آن یکی برآید به هوای تو مطابق
 بنشین و دیده برنه به طلوع صبح صادق
 سخنان اهل دل خوان ز طرائق الحقایق
 که نمیرد آنکه او راست چنین بنای فایق^{۱۹}
 که خمود می نیاید ز تطرّق^{۲۰} طوارق^{۲۱}
 هنری که بد نهفته ز سوابق و لواحق
 سخن توره‌روان راست دلیل لیل غاسق^{۲۲}

به هزاره چه پویی که یکی است راه عاشق
 ره نیستی بیما که به عمر کوتاه آنجا
 در و بام خانه روشن ز فروغ روی جانان
 به هوس همی تراشی ز وجود خویش بتها
 همه ظلمت است بالله سخنان شیخ و مفتی
 هله تا دگر سخنها همه لاغ^{۲۳} و لغو بینی
 خوش و خرم ای قلندر بزی و بمان بگیتی
 پی گرمی روانها شرری به کار بستی
 چه فراخ پهنه است این که در آن پدید آید
 نفس تو خفتگان راست نسیم صبح دوم

۱۳- میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم نیز که از مشاهیر وزرای عهد قاجاریه بود و در زمان ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه مقم صدارت عظمایی داشت. از ممدوحان دولت‌داد است. دولت‌داد در قصیده مطولی سی و سه بیتی در بحر رمل مثنیّه مخبون محذوف بر وزن فعلاتن فعلاتن فعلن که با مطلع «بار دیگر سپه آراست خزان از پی جنگ - حشری کرد پی جنگ همه زرین چنگ» آغاز میشود وی را چنین می‌ستاید:

تا که این خانه شود به زگلستان برگوی
رادی آنجاست که او باشد و مردی و هنر
عمل صدر بود عقل و حکم را معیار
به پیامی بتواند ستدن حصنی سخت
گر چنین خواجه کافی بدی اندر برزو
به نظر راز دل اهل خرد داند و کس
شاعراز خدمت او سیم بپُرد ست به من
کس از او خشم ندیدست مگر خائن شاه

بیتی از مدحت دستور شه چرخ اورنگ
ادب و فضل و کفایت هش و بیداری و هنگ^{۲۳}
سخن خواجه بود علم و ادب را فرهنگ
که سپاهی نتواند بر آن رفت به جنگ
ملک ترکستان بگرفتی از پور پشنگ
راز او باز نیاید کند از صد نیرنگ
زایر از درگه او جامه بپُردست به تنگ
وانکه خواهد ببرد مال شهنشاه به رنگ^{۲۴}

۱۴- علی قلیخان مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف ناصرالدین شاه و مؤسس و بانی مسجد و تکیه هدایت واقع در خیابان جمهوری فعلی، پسر رضا قلیخان هدایت تاریخ نگار معروف عهد قاجار و پدر مهدیقلی خان هدایت حاج مخبر السلطنه نخست وزیر دانشمند رضاشاه پهلوی نیز از ممدوحان دولتداد بود. محمدباقر میرزا که خود از صاحب منصبان تلگراف خانه کرمانشاهان به شمار می‌آمد با سرودن قصیده‌های در بحر رمل مثنی محذوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن وی را ستوده مقام و جایگاه او را در دوران سلطنت ناصرالدین شاه به مقام و مرتبه خواجه نصیرالدین طوسی در دستگاه هلاکوخان مغول همسان و همانند کرده است.

پس از مطلع قصیده و ابیات پیامدش که لغزیست درباره ابر، در مدح مخبرالدوله میگوید:

آن امیر بردبار باوقار نیک کار
حامی ملت که باشد حافظش از هر خلل
چون سزادیدش شهنشه دادگاه و شغل و نام
دید شاهنشه چو علم و حلم و صدق و عقل او
داد او را جاه و منصب حکم و قدرت عز و مال
در زمان ناصرالدین شه بدو نازد علوم

آن وزیر بی نظیر مستشار مؤتمن
مخبر دولت که باشد صادق اندر هر سخن
نیست نامش از گزاف و نیست از زور و فن
حب شاه و حب دولت حب دین حب وطن
پس وزیرش کرد بر آثار عهد خویشتن
چون در ایام هلاکو بر محمد بن حسن

که منظور او محمّد بن حسن جهرودی طوسی مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی متولد سال ۵۹۸ و متوفی به سال ۶۷۲ هجری قمری است که در علوم ریاضی و نجوم و حکمت سرآمد دانشمندان زمان خود بود و بنا بر اظهار نظر علامه حلی شاگردش افضل علوم عقلیه و نقلیه دوران محسوب می‌شد.

۱۵- شاهزاده عبدالجواد میرزا بشیرالدوله رئیس تلگرافخانه کرمانشاهان نیز از دوستان صمیم و ممدوحانی است که دولتداد در تهنیت بازگشتن او قطعه ای سروده به مطلع زیر

صد شکر که دیدمت به کام خویش	خرم چو بهار و تازه چون گلشن
از دوست ببرده محنت و اندوه	پس بار نموده بر دل دشمن
رفتی و همه جهان بگردیدی	در سایه حفظ ایزد نوالمن
هر جای که پا نهادی از رادی	نامی بنهادی اندر آن مُعلن ^{۵۲}
بردی بس رنج و دانش اندختی	کامل شدی و تمام در هر فن

۱۶- عبدالحسین میرزا فرمانفرما سالار لشکر متولد ۱۲۳۱ و متوفی ۱۳۱۸ خورشیدی از دیگر معاشران و معاصران دولتداد بود. که در تلو قصیده ای به مطلع «عیدی فرخ رسید در مه آبان - عید چنین کس نشان نداده بدوران» در بحر منسرخ مَثمن مَطوی ۲۲ مَنحور ۲۳ به وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن فع مدح شده. دولتداد در آن قصیده علاوه بر مدح فرمانفرما و شکوه و شکایت از ظلم رئیس طایفه گوران با تضمین دو بیت زیر رودکی:

۲۲. مَطوی: در عروض ویژگی پایه ایست که در آن مستفعلن به مفتعلن تبدیل شود.

۲۳. مَنحور: در عروض ویژگی پایه ایست که در آن مفعولات به فع تبدیل شود.

« دختر رز را نمود باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزندان»
«گرچه نباشد حلال دور نمودن بچه کودک ز شیر مادر و پستان»

به موضوع از شیر باز گرفتن مظفر فیروز از مادرش آمنه خانم اختراالملوک همسر طلاق داده شده فیروز میرزا نصرت الدوله اشاره میکند. جریان امر از این قرار است که عزت السلطنه دختر چهارم مظفرالدین شاه از تاج الملوک دختر عزت الدوله و امیرکبیر که نخستین همسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و مادر فیروز میرزا نصرت الدوله بود، با عروسش آمنه خانم اختراالملوک دختر خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و خواهر دکتر مصدق اختلاف پیدا می‌کند. دستور میدهد پسرش فیروز میرزا نصرت الدوله همسرش را طلاق دهد. و بچه شیرخواره او یعنی مظفر فیروز را از مادر جدا کند. همین امر باعث رنجش فرمانفرما از زنش میشود و چون چنین ظلمی را در حق دخترخواهرش بر نمی‌تابد به قصد تأدیب و انتقام جویی بعد از بیست سال تک همسری با عزت السلطنه زنان متعدد دیگری میگیرد و فرزندان فراوانی مییابد.

۱۷- ابوالفتح میرزا سالار الدوله متولد ۱۲۶۰- متوفی ۱۳۳۸ خورشیدی پسر دوم مظفرالدین شاه که از حکام مستبد پیش از مشروطه بود. غالباً در ایام تصدی حکومتی در نواحی غربی ایران با شکایت اهالی از رفتار مستبدانه اش معزول میشد. پس از مشروطه به حمایت از برادرش محمدعلی میرزا شورش کرد. و در پی اردوکنشی به سمت تهران از مشروطه خواهان شکست خورد. از دیگر حکام مستبدی است که دولتش به هنگام آمدنش به کرمانشاهان در زمان مظفرالدین شاه، قصیده‌های به مطلع « بهر دیار که باشد خدای را نظری - ز عدل خویش

گشاید بدان دیاردری» در بحر مجتث مثنی مخبون محذوف مفاعله فعلاتن مفاعله فعلن در ستایشش سرود. قیمتی در لفظ دری را مسرفانه به پایش ریخت.

سرودهای مذهبی دولتداد در ستایش امامان شیعه:

۱- در ثنای حضرت علی علیه السلام قصیده‌های دارد به مطلع شد باژگونه حال زمین و هوا- این یک فسرده دم شد و آن بینوا، در بحر مضارع مثنی اخری مکفوف محذوف مفعول فاعلات مفاعیل فاعله، تا جایی که پس از تشبیب آغازین قصیده میگوید:

دست خدا و ناصر شرع رسول	نفس نبی و رهبر دین هدی
استاد جبرئیل و عدیل ^{۲۶} کتاب	سالار اهل بیت و شه اولیا
ساقی کوثر است و قسیم ^{۲۷} جان ^{۲۸}	با قهر و مهر اوست عقاب و عطا
در خدمت خدا و نبی پیشکار	بر خلق آسمان و زمین پیشوا

۲- در ستایش امام عصر عجل الله تعالی فرجه قصیده مطولی گفته مشتمل بر چهل و نه بیت به مطلع زیر:

دیدم که جهان همه گمانستی مصدوقه^{۲۹} و هم این و آنستی

در بحر هرج مسدس اخری مقبوض بروزن مفعول مفاعله مفاعیلین
۳- مسمطی در مدح حضرت رضا سلام الله علیه در بحر هرج مثنی اخری مکفوف محذوف بروزن مفعول مفاعیل مفاعیل فاعله، که چنین آغاز میشود:

ارتنگ صفت باغ پر از نقش و نگارست
یا خود خط سبزیست که گرد لب یاراست
کز نکهت آن باغ شده کلبه عطار

انجام زمستان شد و آغاز بهار است
وین سبزه نوخاسته برجوی کنار است
و آن برگ بنفشه است و یامشک تاراست

حبسیات دولتداد:

سروده های زیر یادگار روزهایی است که دولتداد در بند روسها بود.

۱- قصیدهای بیست و چهار بیتی در بحر متقارب مثنی محذوف فعولن فعولن
فعولن فعل، به مَطَّلَع:

مرا مونسى نیست جز کیک و بس
که جز خوردن خون ندارد هوس

درین مجلس تنگ پر خار و خس
چه مونس یکی دشمن جانگزای

۲- قصیده ای چهارده بیتی مردّف به ردیف شود. در بحر رمل مسدس
محذوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلن به مَطَّلَع:

همچو دوزخ جوف شب پوشم شود
نیست زنده تا که همدوشم شود
گریه هم نی حافظ از موشم شود
زیبقی خواهم که در گوشم شود^{۱۲}

چون غم ایران هم آغوشم شود
اندرین زندان بجز نوع هوام^۳
غیر روسی چند کز سگ کمترند
تا که غوغاشان به شبها نشنوم

۳- قصیده شانزده بیتی در بحر خفیف مخبون محذوف فعلاتن، مفاعلن
فعلن به مَطَّلَع:

که هزیمت گرفته لشکر برد
من به زندان درون ز یاران فرد
جز ندامت بگو چه بار آورد
رنجه شد هرکه کوفت آهن سرد

اندرین نوبهار و جوشش ورد
هر که با یار خود به گلگشتی است
گفتم ایران بود ز ایرانی
توبه کردم دگر نخواهم گفت

۴- قصیده ای پنجاه و دو بیتی در بحر متقارب مثنی سالم فعولن فعولن فعولن
فعولن به مَطَّلَع:

دلا چند زاری بدین حال زارت	چه نالی ازین سختی روزگارت
چه گویی که بریسته از جور اعدا	ز شش سوی برروی راه فرارت
چه باکت که یاران شکستند پیمان	بهشتند بر جای بی پشت و یارت
وطن را سپردند آسان به دشمن	براندند پس دشمنان از دیارت

۵- قصیده ای سی و یک بیتی در بحر رمل مثنی محذوف فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلن به مَطَّلَع:

میرسد هر دم بگردون آه و واویلا من	از چه از دردی که بگرفته است سرتاپای من
دست و پا و پشت و پهلو جملگی اندرالم	هریکی بر بوده خواب از چشم طوفانزای من

مرآئی دولتداد:

۱- مرثیه ای در مرگ کودک خردسالش به مَطَّلَع:

سالی دو بیش خون جگر خوردم تا گلبنی به ناز بیپروردم

۲- مرثیه ای در مرگ حاج علی آقا ذوالریاستین و فاعلیشاه متولد ۱۲۶۴ و متوفی ۱۳۳۶ هجری قمری در شیراز صاحب کتاب طریق النجاه عن بعض الشبهاه که از عرفای حکیم و فقیه و ریاضی دان دوره قاجار بود. ریاست طریقت و شریعت و مشروطه خواهی و روشنفکری را با هم داشت در سال ۱۳۲۴ مدرسه مسعودیه شیراز را که نخستین مؤسسه آموزشی نوین فارس بود بانی شد. دولتداد در معزای او قصیده به مَطَّلَع زیر سروده.

در ماتم ولی زمان ذوالزیاستین
بشکست چون ز مرگ حسن خاطر حسین
کز او به کاخ شرع نبی بود زیب و زین
بین خدا و خلق چو برخاست او ز بین

ای دل ببار هر دم باران دم ز عین
پشت طریقت علی از مرگ این علی
باد اجل بکشت چراغ هدایتی
وا حسرتا که رشته حبل المتین گسیخت

مثنویات دولتداد:

دولتداد مثنویات روان جاذبی نیز دارد که ساده و سهل و ممتنع است. از جمله مثنوی عاطفی غم انگیزی دروداع و مشایعت عبدالجواد میرزا بشیرالدوله رئیس تلگرافخانه کرمانشاهان که با وی انس و الفتی مستحکم داشته .

بیایید	ای	غمگساران	من	بزرگان	و	فرخنده	یاران	من
گساریم	می	تا	که	بامداد	به	عشق	گل	روی
نشینیم	در	پیش	این	آبگیر	سرانگشت	از	دیده	خوناب
بیفتیم	برسم	یکران	او	بنالیم	از	درد	هجران	او

و نیز مثنوی دیگری در بحر حقیف مخبون محذوف فعلاتن مفاعله فعلن مشتمل بر توصیفات دولتداد از زیبایی طبیعی یکی از روستاهای شیراز و دیدن روستائیان زیباروی آن سامان که جلوه و جاذبه و آب و رنگی، ساخته و پرداخته کلک نقاش صنع داشته اند.

از همه	طاق	بُد	جوانه	زنی	بیست	ساله	بتی	سمن	بدنی
تافتی	روی	او	چو	قرص	قمر	در	میان	ستارگان	دگر
لعبتی	دیدم	آفت	دل	و	هوش	ژندهای	چند	بر	تنش
								روپوش	

همچنین مثنوی پندآموزی به نقل از حکیم عمر خیام در بحر سریع مطوی
مکشوف مفتعلن فاعلن

چون بد خویش آمدش از کس بگوش همچو سفیهان نکند هوی و های بومگر آن عیب در او بُد درست بر بد خود پرده کند نیکویی آنچه ازو نثر کند بی فروغ به که نیارد سخنانش بروی تا غرضش فاش کند بر جهان چون غرضش هست نبخشد اثر	مرد خرد پرور با رای و هوش زود از آن باد نجنبید ز جای آنچه شنید است بسنجد نخست تا که ببندد ره آن بدگویی تا به نکویی بنماید دروغ ور به غرض گشته از او عیب جوی حیلتی آغاز کند در نهان کانچه سپس گوید از او بدگهر
---	--

یا منظومه ای صد و بیست و سه بیتی در بحر هزج مسدس محذوف، مفاعیلن
مفاعیلن فعولن که عنوان وصل حبیب دارد و ابیات آغازینش به قرار زیر است:

بباید کرد هر غمنامه انشاد که بردی از کفم دین و دل ارزان کنی هر غم اگر داری فراموش گرفته ظلمت از مه تا به ماهی	به نام آنکه غم را کرده ایجاد الا ای پادشاه عشق بازان یکی افسانه دارم گر کنی گوش شبی چون زلف دلبر در سیاهی
--	--

غزلهای دولتداد:

غزلهای دولتداد لطیف و روان، حاوی مضامین عارفانه و عاشقانه و به سبک
عراقی است. از آن جمله است غزلی که ذیلاً نقل میشود. در بحر رمل مثنی
مخبون محذوف فعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

خیمه بیفکن

خانه عاریه را زیر و زبر باید کرد
کوی یار آن طرف جوست گذر باید کرد
در بسر بردن آن پای ز سر باید کرد
از همه سود و زیان صرف نظر باید کرد
ز آنچه دلخواه جز او صرف نظر باید کرد
ترک سر چون نکنی ترک گهر باید کرد
رو بدان قلعه کنی سینه سپر باید کرد
دل خود سیم صفت سینه چوزر باید کرد
گفت این غنچه گل از باد سحر باید کرد
خاک صاحب نظری کحل بصر باید کرد
کشف این مسأله از حَسف^{۲۳} قمر باید کرد

خیمه بفکن که از این کوی سفر باید کرد
بر لب جوی امل رخت اقامت مفکن
راه مقصود بدین پای به پایان نرود
گرتوراسود به کار است به سودای غمش
ور نظر بر رخ دلدار ترا دلخواه است
سریکف مینهد آنکس که کند غوص گهر
عشق را قلعه منیع است و بلا بارد از آن
روز بازار چو شد سیم و زرت در کار است
دوش از تنگی دل شکوه نمودم به صبا
خسروی خواهی اگر دیده شود قابل دید
جان تاریک ترا این تن خاکی است حجاب

رباعیات دولتداد:

از زمره رباعیات اوست:

وز خواهش خویش در خطا افتادی
آشفته شدی و زیر پا افتادی

ای دل دیدی که در بلا افتادی
رفتی کردی در سر زلفش مسکن

جز تو نظرم به هیچ دیاری نیست
در مشتریان چو من خریداری نیست

با هیچکس در این جهان کاری نیست
بر لعل لب که رخ جان مینهیش

سوگنامه های معاصران دولتداد:

الف: سروده ای از ملک الشعراء بهار:

دربغ و درد که شهزاده خسروی ز جهان
چو بود مردی آزاد جست از این زندان
بهار شاید اگر در غمش بگرید زار
جهان همیشه به آزاد مرد کین توز است
بر اهل معنی تلخ است اختلاط جهان
چو بود روح خرد خسروی تحجب جست
برفت خسروی ورست از این گریوه تنگ
بُد افضلیت او در ادب مسلم خلق
عجب در اینکه پس از مرگ سال تاریخش

برفت و از پس او آه و ناله بی ادبی است
بمرد آزاد آنکو گریست گول و غبی است
به حکم آنکه خروش بهار زیر لبی است
نفور مردم آزاد ازو نه بی سببی است
که سیرتش همه خاری و صورتش رطبی است
که روح راصفت و خاصیت به محتجبی است
پناه جانش اوراد و ذکر نیمشبی است
گه حیات و چنین مرتبت نه بلعجبی است
درست و راست همان (افضلیت ادبی) است

ب: سروده ملک الکلام کردستانی:

خسروی شهزاده والا گهر باقر که بود
ز آن سپس کاندنر جهان بگذاشت بهر یادگار
جان او شد جانب جان آفرین زین دامگاه
بی تأمل گفت مجدی بهر سال رحلتش

نظم و نثرش در روانی غیرت ماء معین
یک محیط از نظم و نثر خود به از در تمین
عالمی گشتند اندر ماتمش اندوهگین
شد روان پاک باقر جانب جان آفرین

ج: سروده حاج میرزا یحیی دولت آبادی:

رفت افسوس از این سرای سپنج
زیده شاهزادگان قجر
داشت قلب سلیم و طبع کریم
بود وارسته از علایق دهر
پس هفتاد سال و یک عمر از
تا بماند بداستان ادب
پی تاریخ رحلتش به حساب
بر سر جمع نه کشید و بگفت

باقر خسروی جهان کمال
نخبه اهل دانش و افضال
وز کمالات کف مالامال
نه به جاهش بد اعتنا نه به مال
مرغ روحش ز تن بزد پر و بال
یادگاری از این خجسته خصال
سر فرو برد سر دبیر خیال
باقر خسروی جهان کمال

منوچهر برومند

م ب سها

پاریس فروردین ماه ۱۳۹۴

مأخذ:

دیوان خسروی، سلسله نشریات ما، تهران ۱۳۶۳

شمس و طغری، نشر فجر اسلام، تهران ۱۳۷۴

فرهنگ داستان نویسان ایرانی، نشر چشمه ۱۳۸۶

لغت نامه دهخدا

(setontooF)

۱. سُج: به ضم اوّل و سکون ثانی: زندان زیرزمینی را گویند.
۲. زَمیل: به فتح اوّل: همسفر و یار در سفر
۳. مُعَلَم: به ضم اوّل و سکون ثانی و فتح ثالث: نقش دار- خط دار
۴. سُلْم: به ضم اوّل و فتح و تشدید ثانی: پلکان- نردبان- پایه
۵. اَجْم: به فتح اول و ثانی: نیستان- بیشه، انبوه درختان
۶. یَم: به فتح اوّل و تشدید ثانی: دریا و در استعمال فارسی به تخفیف آید.
۷. سحبان وائل باهلی: از خطبای عرب که در فصاحت و بلاغت مشهور بود
۸. اَبْکَم: به فتح اوّل و سکون ثانی و فتح ثالث: گنگ- زیان بسته- لال- خاموش
۹. تنک: به ضم یا فتح اول و ضم ثانی: کم- اندک
۱۰. ضَیغَم: به فتح اوّل: شیربیشه- شیرقوی- شیردرنده
۱۱. مُشَهَّر: به ضم اوّل و فتح ثانی و ثالث: مشهور- معروف
۱۲. گوان: جمع گوبه فتح اوّل: پهلوان- دلیر

۱۳. اژدن: به فتح یا کسر اوّل و به فتح ثالث: مار بزرگ جثه
۱۴. معرکه: به فتح اوّل و فتح یا کسر ثالث و رابع: جنگگاه - جای کارزار - صیغه اسم ظرف است از عرک که به معنی مالیدن و گوشمال دادن است.
۱۵. لُجه: به ضم اوّل و تشدید ثانی: میان دریا
۱۶. غضنفر: به فتح اوّل و ثانی و سکون ثالث و فتح رابع: شیربیشه
۱۷. لاغ: شوخی، سخرگی
۱۸. اقصن: کوتاهتر، طرائق: جمع طریقه و به معنی راهها، اقصرالطرائق: کوتاه - ترین راهها
۱۹. فایق: بلند
۲۰. تطرّق: راه یافتن - راه پیمایی کردن
۲۱. طوارق: جمع طارقه به معنی حادثه های سوء شب هنگام.
- تطرّق طوارق: راه یافتن در حادثه های سوء شب هنگام، راه یافتن تاریکی ها
۲۲. غاسق: تیره و تاریک، شب بسیار تاریک، دلیل لیل غاسق: راهنمای شب تاریک
۲۳. هنگ: سنگینی - تمکین - وقار
۲۴. رنګ: حيله - مکر
۲۵. آشکار شده، فاش شده - شایع شده
۲۶. عدیل: مانند - قرین - همتا
۲۷. قسیم: تقسیم کننده - پخش کننده
۲۸. چنان: به کسر اوّل جمع چنّت به فتح اوّل که به معنی باغ و بوستان و بهشت است.

۲۹ . مصدوقه: صدق - راستی - درستی

۳۰ . هَوَامٌّ: به فتح اول و تشدید چهارم جمع هَامَّه است به معنی حشرات الارض

مثل مار و کژدم و مور و هر خرنده و گزنده دیگر

۳۱ . زَبِيقٌ: به فتح اوّل و ثالث: به معنی سیماب و جیوه است. و زَبِيقٌ در گوش

کردن کنایه از کرشیدن است.

۳۲ . خَسْفٌ: به فتح اوّل و سکون ثانی: کمی نقصان - کاستی گرفتن